

پرسش شماره ۱۷

## نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

سه شنبه بیست و دوم مهر ماه ۹۹ - سیزدهم اکتبر ۲۰۲۰



## جنگ در قره باغ

زمینه های سیاسی، مختصات يك راه حل

علی جوادی

پرسش: جنگ در قره باغ پس از سه دهه مجددا شعله ور شده است. آوارگی و کشته شدن مردم بمانند سه دهه پیش در حال تکرار شدن است. طرفین درگیر، ارمنستان و آذربایجان، چه ادعاهایی را در قبال منطقه قره باغ طرح میکنند؟ این جنگ چه نیروهایی است؟

علی جوادی: ناسیونالیسم آذری مدعی است که طرف مقابل دست به پاکسازی های قومی زده است. مردم منتسب به آذری را از شهرها و مناطق عمدتا "ارمنی" نشین پاکسازی کرده است. در طرف مقابل نیز، ناسیونالیسم ارمنی، ادعاهای مشابهی دارد. هر کدام بخشهایی از واقعیت را بیان میکنند. حدود يك و نیم میلیون تن از مردم منتسب به "آذری" و "ارمنی" از محل زندگی و کارشان در پس تشدید کشمکشهای ناسیونالیستی آواره و بی خانمان شده اند. جنایت قومی یکی از واقعیات دهشتناک این کشمکش ارتجاعی است.

ناسیونالیسم آذری بر "تمامیت ارضی" خود تاکید میکند. اشغال قره باغ و هفت منطقه در مجاورت قره باغ را مینای "مشروعیت" تحرکات و لشکر کشی کنونی خود قرار داده است. در سوی دیگر، ناسیونالیسم ارمنی اشغال این مناطق را بر مبنای رفراندم های صورت گرفته در قره باغ و درخواستهای نیروهای این منطقه توجیه میکند.

اما این ادعاها تنها توجهیات و بهانه های کشمکش خونینی است که در چند دهه گذشته در این منطقه صورت گرفته است. گفته اند، جنگ ادامه سیاست است. جنگ کنونی ادامه سیاست نفرت پراکنی قومی و ملی و مذهبی و جدالی بر سر سهم خواهی دو نیروی ناسیونالیستی است.

این جنگ دو نیروی ناسیونالیست در منطقه است. جنگ طبقات حاکم مرتجع و دست راستی حاکم بر این جوامع است. جنگی که ادعاها و تبلیغات کور ناسیونالیسم "آذری" و "ارمنی" بنیان های ایدئولوژیک - سیاسی آن

پیام رضا پهلوی: تکرار رویایی کهنه با پیامی "نوین"

جدال آلترناتیو راست و چپ جدی تر میشود

محمد آسنگران

در بخش اول این نوشته به نکات محوری پیام رضا پهلوی پرداختیم.

صفحه ۵

## رضا پهلوی و انقلاب!

پدرام نواندیش

اخیرا آقای رضا پهلوی از "انقلاب مسالمت آمیز" سخن گفته است که گام اول آن گویا با اعتصابات کارگری قرار است شروع شود! مبارک باشد! بالاخره وارث ناپیگیر سلطنت بعد از دوره ای دربردی در باره "انتخابات آزاد" و "رفراندم" و مبارزه در حاشیه آخوند خاتمی و سلام

صفحه ۱۰

## موضع نگر فتن حزب در باره مرگ شاملو

منصور حکمت

نامه به رفیق بابک یزدی،

رفیق بابک، رفقای عزیز، در رابطه با اظهار نظر (یا در واقع عدم اظهار نظر) حزب در مورد مرگ احمد شاملو نظر من را پرسیده بودید. چنین برمیآید که شما آنجا بحثهای مفصلی در این مورد کرده اید. من

صفحه ۱۱

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!



## جنگ در قره باغ

### زمینه های سیاسی، مختصات يك راه حل

علی جوادی

هیچگاه يك سیاست کمونیستی نبوده است. این مرزها کاملاً تصنعی اند. در پی جنگها و کشمکشهای طبقات حاکم شکل گرفته اند. محصول دعوای تاریخی اند. برای من کمونیست هیچ قدوسیت خاصی ندارند. چرا من نوعی باید مهر تأیید بر سیاستهای قومی - ملی در دوران سوسیالیسم بورژوازی در شوروی بزنم؟ چرا باید ادعاهای این جریانها بر سرزمینهای مختلف را به رسمیت شناخت؟ نقطه عزیمت و شاخص ما تنها میتواند موقعیت زندگی مردم و اراده مردم ساکن در این مناطق باشد. همین!

من اشغال منطقه قره باغ و مناطق مجاور را محکوم نمیکنم. مبنای محکومیت چیست؟ خط کش و گونیای سیاستمداران طبقات حاکم؟ جنگها و تغییر حدود و ثغور کشوری؟ بعلاوه معنای محکومیت تنها میتواند تلاش برای اعاده اوضاع گذشته باشد. این گذشته را ما شکل ندادیم. این گذشته خود فاقد هرگونه مشروعیت اجتماعی و طبقاتی از جانب ماست. من اما هر جنابیتی علیه مردم و به طریق اولی پاکسازی های قومی و کشمکشهای ضد انسانی این جریانها را عمیقاً محکوم میکنم.

از طرف دیگر من سیاست ناسیونالیسم ارمنی در اشغال این مناطق را تأیید هم نمیکنم. سیاست اشغال این مناطق در پی اهداف عظمت طلبانه ناسیونالیسم ارمنی صورت گرفته است. ناشی از اراده آزاد مردم این منطقه نیست. هرگونه تغییر و تحول جغرافیای کشورهای موجود تنها زمانیکه محصول اراده آزاد توده مردم باشد، دارای مشروعیت سیاسی است.

این موضع گیری در امتداد و از جنس موضع ما در قبال اشغال کویت از جانب عراق است.

پرسش: جنگ در قره باغ از آن دسته جنگهایی است که رد پای مناقشات منطقه ای را از ساعت اول میشود در آن مشاهده کرد. نقش نیروهای منطقه در شعله ور کردن و ادامه جنگ چیست؟ ترکیه، اسرائیل، روسیه، جمهوری اسلامی؟

علی جوادی: کشمکشهای منطقه ای بر این جدال سوار شده اند و بر شدت و پیچیدگی این جدال خونبار افزوده اند. ترکیه و اسرائیل اساساً در کنار جمهوری آذربایجان اند. روسیه و به درجاتی هم حکومت اسلامی در کنار ارمنستان ایستاده اند. هر چند که رژیم اسلامی در چنبره تناقضاتی که در آن گرفتار است ناچار به اتخاذ نوعی موضع دو گانه در قبال هر دو سوی این جدال شده است. از يك طرف بر "تمامیت ارضی" آذربایجان تأکید میکند و از طرف دیگر تسلیحات به ارمنستان ارسال میکند.

حکومت ترکیه پس از شکست در سوریه و در پی تحقق جاه طلبی های منطقه ای خود در يك سوی این جنگ قرار گرفته است. اردوغان به دنبال گسترش حوزه نفوذ پان ترکیسم در منطقه است. تقویت نظامی و سیاسی حکومت آذربایجان سیاست اعلام شده این جریان است. از طرف دیگر حکومت اسرائیل بدنبال استراتژی کاهش دامنه نفوذ حکومت اسلامی در منطقه و کشاندن صحنه جدال های منطقه به نزدیکی مرزهای ایران است. تقویت نظامی حکومت

را تشکیل میدهد و مانند هر جنگ دیگری از این جنس، منافع زمینی بورژوازی حاکم بر این جوامع را دنبال میکند. این جنگ از هر دو سو ارتجاعی و ضد انسانی است.

این جنگ مردم نیست. جنگ مردم منتسب به "آذری" یا "ارمنی" نیست. این مردم در هر دو سو قربانیان این کشمکش خونین ناسیونالیستی اند. مردمی که سالیان سال در کنار یکدیگر کار و زندگی کرده اند، در پس تحرکات ناسیونالیستی اکنون رو در روی هم قرار داده شده اند. این جنگ، یکی دیگر از محصولات خونین ناسیونالیسم کور و ضد انسانی در دوره حاضر است.

پرسش: این کشمکشها ریشه ای تاریخی دارند، مگر انقلاب اکتبر این مناقشات ملی را حل نکرد؟

علی جوادی: انقلاب اکتبر يك تحول عظیم اجتماعی و کارگری بود. افق و سیاستهای ناسیونالیستی در انقلاب اکتبر شکست خوردند اما از صحنه سیاست و جامعه حذف نشدند. حکومت کارگری شکل گرفت، اما جنگ تحمیلی دول امپریالیستی علیه حکومت نوپای کارگری و در هم ریختگی شیرازه اقتصادی جامعه، عقب نشینی های معینی را به این حکومت تحمیل کرد. تز "سرمایه داری دولتی"، يك عقب نشینی تاکتیکی بمنظور گذر از این موقعیت ویژه بود. اقدامی که در پس از مرگ لنین و در دوران استالین به سیاست اقتصادی و استراتژیک این حکومت تبدیل شد. انقلاب اکتبر در دگرگون کردن مناسبات اقتصادی در جامعه، در نابودی کار مزدی، حذف بازار و پول و اشتراکی کردن مالکیت وسایل تولید و توزیع اجتماعی شکست خورد. حکومت شوروی بر متن شکست تحول اقتصادی انقلاب اکتبر شکل گرفت. ناسیونالیسم، مستقل از ادعاهای کاذب این حکومت، همواره يك پایه ایدئولوژیک جمهوری های تشکیل دهنده "اتحاد جماهیر" شوروی بود. ناسیونالیسم، ایدئولوژی جمهوری های تشکیل دهنده شوروی بود. اما دامنه و محدوده عملکرد آن توسط حکومت مرکزی در مسکو همواره "کنترل" میشد. مرز های تصنعی، کوچ های اجباری قومی يك رکن سیاست کنترل حکومت شوروی در دورانهای متفاوت بود. با فروپاشی شوروی این نیروها افسار گسیخته، فضای مناسبی برای گسترش و تحرك یافتند.

بطور خلاصه، انقلاب اکتبر سیاست و افق ناسیونالیستی را شکست داد، اما با شکست انقلاب اکتبر و شکل گیری شوروی، ناسیونالیسم دو باره موقعیت ویژه ای در بنیانهای سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری های متعدد پیدا کرد.

پرسش: آیا نباید ادعاهای ارضی آذربایجان را بر مناطق مورد مناقشه همانند قطعه نامه های سازمان ملل تأیید و خواهان اخراج نیروهای ارمنستان از این مناطق شد؟

علی جوادی: تأیید ادعاهای ارضی ناسیونالیستهای مختلف

**مرگ بر جمهوری اسلامی!**

شرایط کنونی مطرح است. این طرح از دو طرف و شاید باید گفت از سه طرف مورد تعرض قرار گرفته است. آینده ای ندارد. هیچکدام از سه نیروی درگیر خواهان ادامه وضعیت گذشته نیستند. ارجاع به طرح "منطقه خودگردان" رجعت به گذشته ای است که جریانات ناسیونالیست در شکل دادن آن سهیم بوده اند. بازگشت به اوضاع گذشته، حال با هر تبصره ای، راه حل نیست، تشخیص نادرست اوضاع و اساساً یک غیر ممکن سیاسی است.

دفاع از طرح "منطقه خودگردان" به لحاظ سیاسی و نظری دست بردن در توبره ناسیونالیسم در قبال مسائل و معضلات ملی و قومی است. راه حلی برای سهم خواهی و سهم دهی به انواع ناسیونالیستها بوده است. کمونیسم کارگری سالیان سال است که طرح "خودمختاری" و روایت دیگر آن یعنی "منطقه خودگردان" را نقد کرده و کنار گذاشته است. یک سؤال: ساکنان این "منطقه خودگردان" شهروندان کدام کشورند؟ پاسپورت کدام کشور را حمل میکنند؟ تعمیم طرح "منطقه خودگردان" به بخشهای مختلف جامعه مترادف رسمیت بخشیدن به طرح ارتجاعی فدرالیسم است. فدرالیسم در شکل قومی آن طرحی عمیقاً فوق ارتجاعی است. فدرالیسم استانی نیز متضمن نابرابری میان بخشهای مختلف جامعه و "فدرال" های نابرابر اما ظاهراً "متساوی الحقوق" است.

رفراندوم حول منشور "حقوق مساوی شهروندی" هم پدیده غریبی است. هر رفراندومی عموماً دو یا چند انتخاب را در مقابل جامعه قرار میدهد. ارجاع به آراء مردم برای انتخابی میان گزینه های موجود و مطرح. بطور مثال راه حل کمونیسم کارگری در قبال مساله کرد، برگزاری رفراندوم با این دو گزینه است: "جدایی" و تشکیل کشور مستقل یا بودن در چهارچوب ایران بمثابة "شهروند متساوی الحقوق". جدایی یک جراحی است. جراحی ای که در اثر عملکرد جریانات ناسیونالیست برای پایان دادن به کشمکش های ملی ضروری شده است. اما گزینه یا گزینه های مقابل "حقوق مساوی شهروندی" کدامند؟ آیا اصلاً گزینه ای دیگر مطرح است؟

نکته غریب دیگر این طرح، حضور نمایندگان جمهوری آذربایجان و ارمنستان در کنار نیروهای سازمان ملل برای نظارت بر اجرای طرح "حقوق مساوی شهروندی" است. از قرار ضمانت اجرایی این طرح را باید نیروهایی تضمین کنند که خود درگیر جنگی قومی و خونین اند. عجب تر اینکه حضور نمایندگان این نیروهای متخاصم از جمله شروط این طرح یا در هوا قلمداد شده است.

پرسش: پس از نظر شما برای پایان دادن به مشقات مردم این منطقه چه راه حلی وجود دارد؟

علی جوادی: هر راه حل فوری، تاکید میکنم فوری، باید به چند مساله پایه ای پاسخ دهد:

۱- اعمال فشار بشریت متمدن و وادار کردن طرفین درگیر در جنگ برای قبول فوری آتش بس همه جانبه گام اول در هر راه حلی است.

۲- رسیدگی فوری به آوارگان جنگی. مردم بسیاری تاکنون کشته و آواره و بی خانمان شده اند، محل زندگی و کار خود را از دست داده اند. قربانیان این جدال عادی ترین مردمان اند. رسیدگی فوری و همه جانبه به وضعیت این مردم یک امر حیاتی است. این مردم باید بتوانند به دور از هرگونه تهدید و ارعابی به محل زندگی خود، در صورت تمایل، مراجعت و در آرامش زندگی کنند.

۳- قطع دخالت نظامی و تسلیحاتی تمامی کشورهای مرتجع

آذربایجان و افزایش تنش میان این جمهوری و حکومت اسلامی یکی از ارکان سیاست اسرائیل است.

مساله آذربایجان و ارمنستان ابعاد کاملاً فراقشوری بخود گرفته و حل آن نیز مستلزم کم کردن شر سرمایه گذاری و بهره برداری این نیروهای مرتجع از این معضل است.

پرش: یکی از پیامدهای جنگ قره باغ، فعال شدن نیروهای ارتجاعی قومگرا پان ترکیست در ایران بود. در یکی از تظاهراتهای برگزار شده توسط این طیف شعارهایی بر علیه "کردها"، "فارس ها" و "ارامنه" داده شده است. ارزیابی تان در اینمورد چیست؟ آیا نیروهایی از این دست میتوانند بر سر راه جنبش آزادیخواهی مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی، مخاطراتی بوجود بیاورند؟

علی جوادی: کلاً تحریک جریانات ناسیونال فاشیست در بخشهای مختلف جامعه یک پروبلماتیک سیاسی در تحولات پیش رو است. در این میان سهم ناسیونالیسم آذری برجسته تر و به همان درجه مخرب تر است. اصولاً ناسیونالیسم، چه ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و چه انواع ناسیونالیسم قومی، همان نقش مخرب و ضد انسانی را ایفا میکنند که اسلام و اسلام سیاسی در تحولات ۵۷ ایفا کرد. هر درجه پیشروی و گسترش دامنه فعالیت این جریانات به معنای گسترش و تراکم ابرهای تاریکی در فضای سیاسی ایران است.

این جریانات نقش عمیقاً مخربی را بازی میکنند. تحریک و نفرت پراکنی علیه مردم منتسب به "فارس" و "کرد" و "ارمنی" عامل بازدارنده مهمی در همبستگی صفوف مردم و آزادیخواهی در مقابله با حکومت اسلامی است. حکومت اسلامی از این تبلیغات کثیف عمیقاً منتفع میشود. بعضاً به درجاتی هم دست آنها را باز میگذارد.

بعلاوه بخش بخش کردن مردم و اطلاق هویت‌های کاذب قومی و ملی و مذهبی بر چهره شان، زمینه ساز انواع کشمکش ها و جنگ های قومی و ملی احتمالی آتی است. جامعه ایران از پیش در مقابل تحریکات این ویروس های کشنده واکسینه نشده است. سیر کم مشقت تحولات آتی را باید با قدرت کارگر و کمونیسم و آزادیخواهی تضمین کرد.

هر درجه تحریک این جریانات ناسیونالیستی را باید خنثی کرد. تاکید بر هویت انسانی همگان، تلاش برای ایجاد جامعه ای آزاد و برابر و انسانی با حقوق برابر شهروندی و رفع هر گونه تبعیض و ستم در جامعه یک عنصر مهم در ناکار کردن این تبلیغات است. ناسیونالیسم و قوم گرایی را تنها با آزادیخواهی و برابری طلبی میتوان از صحنه بدر کرد.

پرش: برای قطع جنگ و مناقشه در منطقه قره باغ راه حل‌های متفاوتی ارائه شده است. اخیراً حمید تقوایی نیز طرحی در این زمینه ارائه داده است. رئوس این طرح به این قرار است: همه پرسى حول منشور "حقوق مساوی شهروندی"، تحت نظارت و کنترل سازمان ملل و دولت‌های ارمنستان و آذربایجان برای ایجاد نوعی ارگان "خودگردان" در منطقه قره باغ است. ارزیابی شما از این طرح چیست؟

علی جوادی: تلاش برای تداوم بخشیدن به طرح منطقه "خودگردان" قره باغ غیر واقعی ترین طرحی است که در

پیرامونی در امور این منطقه.

۴- سرنوشت قره باغ باید در پس يك فرآیند در منطقه تعیین شود. هیچ مرجع دیگری نباید از بالای سر این مردم سرنوشت جامعه را رقم بزند.

سه پرسش اساسی در این فرآیند مطرح است: الف: پیوستن به جمهوری ارمنستان بمتابه شهروندان متساوی الحقوق. ب: پیوستن به جمهوری آذربایجان بمتابه شهروندان متساوی الحقوق. ج: جدایی و تشکیل کشور جدید و برسمیت شناسی حقوق برابر برای تمامی شهروندان.

اما آنچه قید شد رئوس يك راه حل فوری است. راه حل پایه ای ما انجام انقلاب کارگری و دگرگونی اساسی در این جوامع است. سرنگونی حکومت‌های مرتجع دست راستی و ناسیونالیستی و کوتاه کردن دست این مرتجعین از زندگی مردم شرط اساسی رسیدن به يك جامعه آزاد و برابر و انسانی است. جامعه ای که در آن انسانها نه با هویت‌های کاذب قومی بلکه بر اساس حقوق برابر شهروندی تعریف میشوند. شکل دادن به جوامع غیر قومی، غیر ملی، غیر مذهبی، دستور اول يك انقلاب کارگری است.

پرسش: موانع تحقق این راه حل فوری کدام است؟ ملزومات رسیدن به این راه حل چیست؟  
علی جوادی: مشکلات کم نیستند. وادار کردن کشورهای درگیر در برسمیت شناختن حق مردم منطقه در رقم زدن و شکل دادن آینده خود، اصلی ترین معضل است. ناسیونالیسم حاکم بر این جوامع خود مسبب این وضعیت ناگوار مردم اند. پیشبرد هر راه حل اصولی مستلزم اعمال فشار جهانی بر این دولتها است. چرخش بر علیه سیاستها و افق ناسیونالیستی در این جوامع يك فاکتور مهم و تعیین کننده است.

در میان آلترناتیوهای مطرح، ایجاد کشور مستقل قره باغ یا الحاق به جمهوری آذربایجان از احتمال کمتری برخوردار است. اکثریت مردم این منطقه در طی فرآیند های گذشته رای به الحاق به جمهوری ارمنستان داده اند و امکان تکرار آن در هر فرآیندی از احتمال بالاتری برخوردار است.

آیا جمهوری آذربایجان این چشم انداز را برسمیت خواهد شناخت؟ بدون تردید بدون يك فشار همه جانبه داخلی و بین المللی پاسخ منفی است!

آیا تکرار فرآیند اقدامی بی نتیجه خواهد بود؟ نه الزاما! برگزاری فرآیند زیر نظر مراجع شناخته شده بین المللی و سازمان ملل، تامین ملزومات سیاسی برگزاری يك فرآیند آزاد شرط تحقق اراده آزاد مردم است. راه دیگری نیست!

**دفاع از موجودیت اسلام تحت لوای بحث احترام به باورهای مردم، به نظر من بی اعتبار و ریاکارانه است. در میان مردم، باورهای مختلفی هست. بنابراین بحث نه بر سر احترام به باورهای مردم، بلکه بر سر انتخاب باورهای قابل احترام مردم است. هر کس هر چه بگوید، به هر حال همه دارند باورهای باب میل خودشان را انتخاب میکنند. و لاجرم آنها که تحت لوای حرمت باورهای مردم، نقد به اسلام را پس میزنند، دارند فقط انتخاب معنوی و سیاسی خود را بیان میکنند و بس. اسلام را به عنوان یک عقیده قابل احترام برمیگزینند و فقط برای مشروعیت "خلقی" دادن به انتخابشان، عقاید خود را در بسته بندی "اعتقادات مردم" عرضه میکنند. من به هیچ خرافه ای، به هیچ ناحقی، حتی اگر همه مردم جهان به آن صحنه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه ای از این جدال تاریخی - جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیده ام، احترام نمیگذارم.**

منصور حکمت

**زنده باد سوسیالیسم!**



## پیام رضا پهلوی: تکرار رویایی کهنه با پیامی "نوین"

### جدال آلترناتیو راست و چپ جدی تر میشود

محمد آسگران

درونیشان باشد. واضح است همه این طیفها چند نقطه اشتراک دارند. نقاط اشتراکشان بستری است که رضا پهلوی روی آن حساب باز کرده است.

همه این جریانات چشم امید به تحولی کنترل شده در ایران دارند. تحول کنترل شده از منظر آنها یعنی جابجایی مهره های راس حکومت و خلع ید از ولی فقیه و بخشی از فرماندهان سپاه و بسیج و "گذار" از این رژیم نه "سرنگونی" آن افقی است که همه اینها تعقیب میکنند. گذار مسالمت آمیز یا همان نافرمانی مدنی ادامه طرح فرزندوم قبلی آنها است. همه این طرحها قرار است جنبش و جریانات راست را کمک کند تا بتوانند به قدرت برسند. برای عبور از جمهوری اسلامی و یا گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی به رژیم بعدی مورد نظر آنها، کنترل اعتراضات و نارضایتی مردم حلقه اصلی برای آنها است. همه آنها انقلاب را "هرج و مرج" میدانند. با سیاست گذار از رژیم فعلی به رژیم بعدی قول داده اند که "دمکراسی و سکولاریسم" برقرار بشود! نیروهای مسلح هم برای حفظ "تمامیت ارضی مملکت" بکار گرفته شوند. ظاهرا نیروی مسلح فقط برای حفاظت از مرزها است اما کیست که نداند تمام حکومتهای مستبد همین حرف را تکرار میکنند. اما کشتار مخالفین و سازمان دادن نیروی کار ارزان و استثمار نیروی کار در بازار آزاد برای آنها اصلی پایه ای و غیر قابل چشم پوشی است!

انگار در تاریخ بشر ندیده و نشنیده ایم وقتی نیروی مافوق مردم را سازمان میدهند همه دیکتاتورها همین حرف مفت را تحویل خلق الله میدهند. اما بعد از قدرت گیری همان کاری را میکنند که قبلا رضا خان و بعدا محمدرضا پهلوی و بالاخره خمینی و دیگر نمایندگان طبقات حاکم انجام داده اند. واقعیت این است که تمام دولتها و طبقات ستمگر در دنیا، همین را میگویند که نیروهای مسلح برای دفاع از مردم و مرزهای کشور است. اما حقیقت چیزی سوا این "واقعیت" تلخ تاریخی است. همه ما دیده و یا خوانده ایم که نیروهای مسلح اساس و بنیاد کارشان تاریخا حفاظت از منافع طبقات دارا بوده است. بنابر این واقعیت تاریخی با حقیقت تاریخی متناقض بوده اند. حقیقت این است که نیروهای مسلح از چند هزار سال پیش تا به امروز با این هدف سازماندهی شده اند که از منافع قشر ممتاز و یا منافع طبقات حاکم دفاع کنند.

به همین دلیل ارتش و نیروهای مسلح در کودتای ۱۲۹۹ و به قدرت رساندن رضا شاه، نقش اصلی را بازی کردند. همین ارتش در کودتای سال ۱۳۳۲ باز هم نقش محوری در خلع ید از مصدق داشت و در سال ۵۷ هم همین نیروی مسلح از پشت محمد رضا پهلوی کنار رفت و زمینه قدرتگیری خمینی را فراهم نمود. همین نیروهای مسلح مدافع تمامیت ارضی بودند که بلافاصله به سرکوب انقلابیون مبارت ورزید. همینها بودند که مردم کردستان و ترکمن صحرا و زنان بی حجاب و کارگران بیکار و.... را به جرم نقض اصل

ترجیح من این بود و هست فقط احکام مورد نظر خودم را بیان نکنم، بلکه قبلا نشان بدهم معنی واقعی و زمینی پیام رضا پهلوی چیست و چرا جملات و سیاست او هم متناقض است و هم معنای واقعی مورد نظرش را نخواسته سر راست بیان کند. او اهدافش را در هاله ای از ابهام و کلی گویی بیان کرده است که بتواند همه طیفهای مورد نظرش (ناسیونالیستهای پرو غرب و سلطنت طلب، ملی اسلامیهای خارج و حاشیه حکومت، جریانات قومپرست و ارتش و سپاه) را راضی کند.

در پایان بخش اول نوشتیم در بخش بعدی به نکات زیر خواهیم پرداخت: چرا جدال آلترناتیو راست و چپ جدیتر و محوری تر میشوند؟ آیا این تلاش نیروهای راست و ناسیونالیستهای پرو غرب (پیام رضا پهلوی) شانس موفقیت دارد؟ روندهایی احتمالی آتی و شانس آلترناتیو چپ و راست در ایران کدام است؟

چرا جدال آلترناتیو چپ و راست جدی تر و محوری تر میشود؟

اکنون همه فعالین و جریانات سیاسی از مقامات رژیم گرفته تا جریانات اپوزیسیون چپ و راست و میانه جمهوری خواه، سلطنت طلب، کمونیست و ضد کمونیست، کارگر و بورژوا و... همه میدانند و متفق القول هستند که تحولاتی جدی در ایران در شرف وقوع است. بنابر این حاکمان دنبال راهی برای ادامه حیات خود هستند و برای این امر گزینه سرکوب مخالفین و مردم معترض جزو اولین اقدامشان خواهد بود. بحث بر سر این است که گزینه را با کدام سیاست و تاکتیک پیش ببرند که موثر واقع بشود و مرگ رژیم را به تعویق بیندازد. بحث بر سر این است که با رقبای منطقه ای و جهانیان چگونه و از چه راههایی مقابله کنند یا چگونه و تحت چه عنوانی و به چه بهانه ای کوتاه بیایند و جام زهری بنوشند و یا نه تا آخر بایستند و مقاومت بکنند. همه این گزینه ها برای جمهوری اسلامی باز و روی میز طراحان سیاست حکومت است.

اپوزیسیون چپ و راست هم بنا به افق و جنبشی که نمایندگی میکنند به دنبال تقویت جبهه خود هستند که بتوانند آینده این تحولات را رقم بزنند. آنچه در پیام رضا پهلوی میشود دید، این است که او بستر عمومی تحولات را دیده است و به متحدین طبقاتی خود پیام داده است که با همدیگر پیمان ببندند. او قرار نیست با کسی پیمان ببندد. پیام او خطاب به کسانی است که از لحاظ طبقاتی یک سیستم و افق واحد را نمایندگی میکنند و شازده در این توهم بسر میبرد که او میتواند چسب

**کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!**

اعتقادی این جریانات راست یعنی "قدوسیت مالکیت و حفظ تمامیت ارضی و حفظ امنیت برای سرمایه" سرکوب کردند.

رضا پهلوی خیلی علاقه مند است از تجربه خمینی استفاده کند. به همین دلیل کلیت ارتش را همچنان شاهنشاهی فرض کرده و سپاه و بسیج را هم بجز تعدادی از فرماندهان، خودی میداند. آنچه غیر خودی است و باید در پروسه "گذار" جابجا بشوند تعدادی آخوند در قدرت هستند. تازه آخوندهای خوب همچنان میتوانند درباری باقی بمانند.

از نظر این شازده اگر تحولات ایران از پروسه فوق تبعیت بکند آن وقت "سرمایه گذاران و کارگران" "تحت ستم" که هر دو ظاهراً یک سرنوشت و یک موقعیت واحد دارند، با سرمایه گذاری داخلی و خارجی هر دو به رهایی میرسند. موارد فوق اساس مضمون پیام رضا پهلوی را تشکیل میدهند. نه تنها این پیام، بلکه کل استراتژی و سیاست رضا پهلوی و خیل مدافعین بازار آزاد که مورد خطاب او هستند، همین نکات را تبلیغ میکنند. تازه مدافعین فرسگردی او، با وقاحت تمام از این هم فراتر رفته و رسماً از خدمات ساواک تشکر میکنند و اعمال ساواک را برای کشتن مخالفین میستایند. بنابر این در قبال تحولات آتی ایران دو جنبش چپ و راست با دو افق و دو آینده متفاوت صف آرایی کرده اند.

چپ و راست در مقابل جمهوری اسلامی

در مقابل جمهوری اسلامی، ما شاهد عروج دو جنبش چپ و راست در جامعه هستیم. جنبش راست چشم به انتظار ترامپ است که با وعده سرمایه داری بازار آزاد و ضدیت با کمونیسم، مشغول بده بستان و یارگیری است و میخواهد بعد از به ثمر نرسیدن "تانکیو بوش" مورد قبول ترامپ قرار گیرد.

جنبش چپ یک جنبش قوی سرنگونی طلبانه، کارگری و رادیکال است. چپ بودن این جنبش عظیم اجتماعی را در شعارها، در خواسته ها و در سخنرانی رهبران و فعالین این جنبشها به وضوح قابل مشاهده است. شعار شاخص جنبش چپ علیه جمهوری اسلامی نابود باد جمهوری اسلامی و نابود باد فقر و... است. همین جنبش در تقابل با جنبش راست شعار شاخصی را مطرح کرد که گفت "نه به ستمگر چه شاه باشد چه رهبر"

اما عروج جنبش چپ این طایفه ناسیونالیست و ملی اسلامی را به تکاپوی جدیدی انداخته است. این جدالی سخت است که در جامعه جریان دارد. ابتدا رسانه های نان به نرخ روز خور یک شعار حاشیه ای تحت عنوان رضا شاه روح شاد را در بوق و کرنا کردند. اما دهها شعار چپ و آزادیخواهانه علیه جمهوری اسلامی و در نقد جنبش راست را سانسور کردند. همین رسانه ها پیام رضا پهلوی را در بوق و کرنا کردند اما دهها و صدها پیام و فراخوان و اعتصاب عمومی و غیره چپ، حتی جایی مانند کردستان که به عمل اجتماعی تبدیل شده، را سانسور کردند و یا بطور حاشیه ای با یک اشاره از آن گذر کردند. فراخوان رضا پهلوی به اتحاد استها، برای آلترناتیو سازی این جنبش و سنگر بندی در

مقابل جنبش چپ است.

بنابر این هر دو جنبش راست و چپ جامعه میخواهند جمهوری اسلامی نباشد. یکی با شعار "گذار مدیریت شده و جابجایی قدرت از بالا" و دیگری با شعار جمهوری اسلامی نابود باید گردد خیز برداشته اند. پیام رضا پهلوی سیاست و استراتژی جنبش راست را اعلام کرده است. جنبشی برای حفظ ارکان نظام و جابجایی قدرت. جنبش دیگر برای سرنگونی رژیم و ساختن جامعه ای نوین که با دخالت شهروندان در قانون گذاری و اجرای قانون که فقط از طریق اعمال قدرت توده ای از مجرای شوراهای مردم در محل کار و زیست ممکن است. اینها دو جنبش دو افق دو استراتژی و دو آینده متفاوت و متضاد را نمایندگی میکنند. حال سوال این است پیروزی کدام یک از این جنبشها محتمل است؟

آلترناتیو سازی جنبش راست

قبلاً به نقطه قوت جنبش راست پرداختم و روشن است جنبش راست علاوه بر رسانه و پول و سابقه حاکمیت و... چشم امید به دولتها و جابجایی قدرت از بالای سر مردم دارد. نقطه ضعف جنبش راست شامل موارد زیر است: راست پراکنده است، بدون حزب است، با پاشنه آشیل سابقه سلطنت پهلوی و سیاست چماق و هویج دولتهای غربی نسبت به جمهوری اسلامی مواجه است. راست منتظر روزی است که سیاست چماق و هویج دولتهای غربی در مقابل جمهوری اسلامی، به سیاست تنها چماق تبدیل شود. جنبش راست مورد نظر من شامل جنبش ملی اسلامی ناراضی از جمهوری اسلامی، سلطنت طلبان، جمهوریخواهان و نیروهای قومی است. هر کدام اینها را بررسی کنیم از نقاط ضعف متفاوتی رنج میبرند. بستر عمومی نیروهای راست پروغرب نه سنت کار و فعالیت حزبی دارند و نه جنبش آنها پیروزی را از تحزب و تشکل و انقلاب میگیرد.

به همین دلیل این طیف بعد از چهل سال هنوز نتوانسته اند یک حزب قابل توجه و دارای انسجام شکل بدهند. عناوینی مانند شورای ملی ایرانیان، فرسگرد، ققنوس، حزب مشروطه ایران، شورای مدیریت دوران گذار و حزب سکولار دمکرات و... همگی نوعی ائتلاف افراد پراکنده جنبش ناسیونالیسم پروغرب هستند. آنها حول سیاستهایی عمومی مانند اعتقاد و تعهد به سیستم بازار آزاد، دمکراسی، سکولاریسم و تمامیت ارضی شکلی ژله ای بخود گرفته و مرتب در حال تجزیه و جابجایی هستند. از میان این طیف راست تنها جریانات قومی در کردستان از سنت حزبی برخوردارند. اینها هم بیش از اینکه متحد کسی باشند منتظر سهم ببری از هر سفره ای هستند. چنانچه هر جریانی خارج از سیاست و ماهیت آن در بعد سراسری روی خوش به آنها نشان بدهد، دورش حلقه میزنند. حتی اگر جمهوری اسلامی یا جناحی از جمهوری اسلامی چراغ سبز به آنها نشان بدهد همه متحدین و موثفین امروزشان را رها میکنند و دور سفره رژیم تجمع خواهند کرد.

در این میان جنبش ملی اسلامی در نتیجه ناکامیهایش برای اصلاح رژیم، قدم به قدم روی خوش به ناسیونالیستهای پروغرب نشان داده و میدهد. این جنبش مهمترین نقطه اتکای رضا پهلوی و جریانات طیف راست پروغرب است. طیفی که شامل سلطنت طلبان، ناسیونالیستهای پروغرب، جمهوری خواهان این طیف و نیروهای قومی بویژه در کردستان و... است. اما رضا پهلوی و هیچ کس

**نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!**

خطر جنبش راست پرو غربی را دست کم نگیرند.

زیرا در دوره قیام سال ۵۷ هم طیفهای پراکنده ملی اسلامیها بدون اینکه اتحادی سازمانی داشته باشند هر کس از منظر خود دوست دار و مدافع و یار خمینی شد و آنچه که نباید اتفاق میفتاد، دیدیم که اتفاق افتاد. آن دوره ناسیونالیسم پروغرب در قدرت بود و اسلامیسیم و جنبش ملی اسلامی در اپوزیسیون. امروز این معادله برعکس است. اما جنبش ملی اسلامی در هیچ دوره ای خود به تنهایی ادعای قدرت نکرده است و همیشه نیروی خدمات دهنده به دو جنبش راست اسلامی و ناسیونالیسم ایرانی بوده است. امروز داستان برعکس سال ۵۷ است و این جنبش قرار است در خدمت به ناسیونالیسم پروغرب سهمی از قدرت را بگیرد. اما دوره عسل جنبش ملی اسلامی با دو جنبش اسلامی و ناسیونالیستی کوتاه و موقتی است. آنها در ازدوجشان با اسلامیسیم و خمینی ماه عسل چند ماهه ای داشتند. اگر چه قرار داد ازدواجشان طولانی بود. اما ماه عسل آنها بیش از چند ماه طول نکشید.

این سرنوشت در مورد ازدواج احتمالی شان با ناسیونالیسم پروغرب هم به همین منظور است. آنها نیروی کمکی دوره گذار و پادوهای عبور از بحران برای دو جنبش اصلی راست اسلامی و ناسیونالیستی هستند. امروز دوره اسلامیسیم به پایان نزدیک میشود و خواهیم دید جنبش ملی اسلامی قدم به قدم به خدمت ناسیونالیسم پروغرب در خواهد آمد.

شانس قدرتگیری جنبش چپ و نقش کمونیسم کارگری

واقعیت این است که جنبش چپ تمام خواستها و مطالبات جنبشهای انقلابی بویژه جنبش کارگری را نمایندگی کرده و کمونیسم کارگری به عنوان ترند اصلی چپ این دوره ایران، موقعیت و جایگاه ممتاز و قابل توجهی در جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی پیدا کرده است. روند رو به پیش جنبشهای اعتراضی علیه جمهوری اسلامی و سیستم حاکم، زمینه مراجعه فعالین این جنبشها به منصور حکمت را بیش از پیش فراهم کرده است. زیرا نیازهای جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی مانند جنبش علیه اعدام و جنبش دفاع از حقوق کودک و جنبش دفاع از آزادی بی قید و شرط بیان و جنبش ضد مذهبی و.... فقط با اتکا به سیاست و نظریات جنبش کمونیسم کارگری که منصور حکمت آنرا تبیین کرده است، میتوانست این چنین برجسته شفاف و رادیکال ابراز وجود کند. این جنبش فعالین و رهبران مهمی در جامعه دارد که وزن آنها غیر قابل انکار است. این شرایط حاصل جدالی سیاسی و نظری جنبشی است که در چند دهه اخیر در جریان بوده است. این جدال در دوران زندگی منصور حکمت ابعادی گسترده و موثر پیدا کرده بود و به همت حزبی که منصور حکمت پایه گذاشت و فعالین و پیاده کنندگان این نظرات در جامعه و در بین جنبشهای اجتماعی جایگاه مهمی پیدا کرده و ما همچنان از تأثیرات آن بهره میبریم. (همینجا لازم است پراوتتری باز کنم و بگویم: متأسفانه با مرگ منصور حکمت خلا بزرگی در نظریه پردازی و نمایندگی کردن سیاسی و جنبشی این تحول اجتماعی بوجود آمد و حزب او به دلایل متعددی از جمله مرگ خود منصور حکمت ضربه خورد و متشعب شد. اما فعالین این جنبش اکنون نه تنها در احزاب موجود بلکه در جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی و حتی برخی مستقل از احزاب کمونیست کارگری اسم و رسم دار، در حال فعالیت هستند و نقش خود را ایفا

دیگری نمیتواند و قدرت سازماندهی و متحد کردن این جریانات را ندارد. همه اینها ضمن تلاش برای نزدیک شدن و سلام و علیک کردن با همدیگر، چشم امیدشان به همین جنبش شکست خورده ملی اسلامی حاشیه حکومت است.

تصور راستها و رضا پهلوی این است که اصلاح طلبان و نیروهای جنبش ملی اسلامی ناراضی از حکومت، به علت پیشینه در حکومت بودنشان، هم در حکومت امکاناتی دارند هم سر و سری با نیروهای مسلح دارند و هم امکان ابراز وجود فعالین علنی آنها در چهارچوب جمهوری اسلامی بیش از بقیه وجود دارد. به همین دلیل پیام رضا پهلوی جایگاه خاصی برای این جنبش قائل شده است. بدون اینکه اسم آنها را بیاورد گفته است به گذشته کسی نباید کاری داشت و در بندهای مختلفی امیال آنها را بیان کرده است.

اما مادام رضا پهلوی بند نافش را از سلطنت قطع نکرده باشد، شانس جذب وسیع اینها را ندارد. در مورد نیروهای قومی هم شانس زیادی ندارد. زیرا اگر به خواسته های آنها تن بدهد بخش زیادی از نیروهای راست پروغرب در بعد سراسری را از دست میدهد. نمایش چیزی مانند ققنوس و شورای ملی و غیره هم دردی از راست دوا نخواهد کرد. بنابر این میتوان تصور کرد که این اقدام رضا پهلوی متولد نشده مرده است. اما هنوز یک سوال را باید پاسخ داد اگر این نوع اتحاد غیر عملی و غیر موثر است و بجایی نمیرسد، آیا به این معنی است که راست شانس قدرت گیری را از دست داده و شکست خورده است؟! به نظر من نه. مادام که دولتهای منطقه ای و قدرتهای جهانی در فضای سیاسی ایران تأثیر گذار هستند، جنبش راست همچنان شانس به بازی گرفته شدن دارد. تکاپوی رضا پهلوی و پیام و پیمان نامه او برای همین منظور تدارک دیده شده است. روزی که سرنگونی رژیم نزدیک باشد، انتخاب دولتهای غربی میتواند همین جریانات راست یا یکی از آنها باشند. کسی که شکست این پروژه های رضا پهلوی را شکست قطعی جریان راست بدانند و خیال خود را راحت کند، دچار توهم شده است. زیرا نمیتوان بدون شرکت در جنگ شکست آنها، اعلام پیروزی کرد.

شکست جنبش راست در پروسه جدال آلترناتیوها ممکن است. شکست جنبش راست در درجه اول کار جنبش کمونیسم کارگری است. اگر جنبش راست در جریان و در پروسه جنبش سرنگونی از نظر سیاسی و افق و استراتژی مرتب نقد و حاشیه ای نشود، شانس اینرا دارد که بخش متوهم جامعه را همانند سال ۵۷ یک بار دیگر چشم به انتظار نگهدارد. شعار "همه باهم و اتحاد" مورد نظر رضا پهلوی، خاصیتش همین است که همه طیفهای ناراضی را متوهم، چشم به انتظار و به هم نزدیک کند. اگر هم نزدیک نشدند رضا پهلوی را به عنوان ناجی خود کم و بیش بپذیرند. دولتهای غربی هم اگر روزی متوجه بشوند که جمهوری اسلامی رفتنی است شک نکنید به تقویت همین نیروهای ناسیونالیست و مدافع بازار آزاد خواهند پرداخت. بنابر این وظیفه مهم فعالین و رهبران جنبش چپ بطور کلی و جنبش کمونیسم کارگری بطور اخص این است که همزمان با جنگشان علیه جمهوری اسلامی،

**نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!**

(میکنند).

دمکراسی دارد و تعدیلاتی در زیاده رویهای بورژوازی حاکم را تجویز میکند. به همین روال کمتر دیده میشود که از حکومت کارگری و حکومت سوسیالیستی حرف بزنند. حتی وقتی از سوسیالیسم حرف میزنند همچنان خود را موظف و مقید میدانند از کلمات نامفهوم و با قید زمان و مکان، مانند حرکت بسوی سوسیالیسم نه خود سوسیالیسم و سمت گیری سوسیالیستی باز هم نه خود سوسیالیسم به معنای لغو کار مزدی حرف میزنند.

مثلا در مقابل سیاستهای روشن کمونیسم کارگری در ضدیت با مذهب و سرمایه و تبعیض طبقاتی و دفاع از لغو کار مزدی و برقرار سوسیالیسم همین امروز و... این چپ رادیکال اگر موافق هم نباشد مثل گذشته مقاومت از خود نشان نمیدهد. بعضا خود این چپ به مدافع هر چند ناپیگیر و بینابینی آنها تبدیل شده است. با همه این اوصاف چپ سنتی "متحول" شده ایران، همچنان خود را ضد امپریالیست و ضد صهیونیست هر چند رقیق شده میداند. در حقیقت این نوع ضدیت نه از زاویه ضد مناسبات سرمایه بودن، بلکه از زاویه سنتی هم جنس بودن یا نزدیکی به جنبش ملی اسلامی بودن در دوره های حساس و نقطه عطفهای سیاسی معنی میدهد.

بنابر این چپ سنتی متحول شده همچنان گوشه چشمی به سنتهای جنبش ملی اسلامی دارد. همچنان هم خونی و هم جنس بودن این چپ با ملی اسلامیهها را در مواردی شاهد هستیم. نمونه چنین سیاستهایی را در مواردی مانند عروج دوم خرداد و امید به اصلاح پذیری رژیم، یا مثبت بودن نقش اصلاح طلبان در مخالفت با ولی فقیه و انحصار طلبی جناح حاکم، یا برخورد به مرگ شاملو، مرگ شجریان و یا برخورد به مسائلی مانند جنگ آذربایجان و ارمنستان و... میبینیم. ولی برخلاف تاریخ گذشته چپ ایران امروز جنبش چپ با تمام گرایشات متنوع آن مسئله کودک و مخالفت با اعدام و حقوق برابری زن و مرد و موضوع سکولاریسم و فعالیت ضد مذهبی و... را کم و بیش مهم و جدی تلقی میکند. اگر چه میدانم چپ خارج از کمونیسم کارگری اکنون ملقمه ای از سیاستهای سطحی شده کمونیسم کارگری و سنتهای سیاسی سابق خود را نمایندگی میکند که نه این و نه آن است. اما این تحول عمومی جامعه، کل چپ ایران را هم تحت تاثیر قرار داده است.

با این حال تحول اجتماعی مهمی رخ داده است. تاثیرات اجتماعی این تحولات بعلاوه تاثیرات نظری و سیاسی کمونیسم کارگری این نوع چپ را تا آن حد تغییر داده است که هیچ کدام از آنها نمیتوانند نظریات دوره انقلاب و حتی دهه شصت خود را نمایندگی کنند. زیرا آن چپ به درجات زیادی تجزیه شده است. ترکیب کادری سابق جنبش چپ سنتی ایران بخشا ناسیونالیست جمهوری خواه و بخشا به چپ رادیکال متحول شده است.

نه تنها جنبش چپ، حتی راستها را هم ناچار شده اند طور دیگری حرف بزنند. چنانچه در میان اپوزیسیون راست ایران اگر نگاه کنید اکنون جریانی را پیدا نمیکند از حکومت مذهبی حرف بزنند. حتی مجاهدین خلق که یک جریان اسلامی شیعه است جرات نمیکند از حکومت مذهبی و مجازات اعدام دفاع کند. تا جاییکه حتی خود را سکولار معرفی میکنند.

با این حال با توجه به تحولی که چپ ایران هم اجتماعا و هم از لحاظ سیاسی و نظری پیدا کرده است، جایگاه مهمی را در سیاست ایران

علاوه بر اینکه ترند اصلی چپ ایران از دهه شصت به بعد به گرایش و جنبشی اطلاق میشود که با اسم کمونیسم کارگری و منصور حکمت عجین شده است، کلا جنبش چپ ایران حتی آنهایی که خود را مخالف کمونیسم کارگری و منصور حکمت میدانند، تحت تاثیر دستاوردهای نظری و سیاسی منصور حکمت قرار گرفته اند. برخلاف سیاست گذشته این چپ، امروز همه آنها مخالف اعدام، مدافع آزادی زندانیان سیاسی، مخالف تز بورژوازی ملی، مخالف تبعیض طبقاتی و مدافع حقوق کودک و منتقد مذهب و منتقد سیستم سیاسی و اقتصادی بلوک شرق هستند. این نکات و موارد بسیار دیگری که قبلا در سنت و سیستم فکری و نظری چپ ایران جایگاهی نداشت، اکنون جایگاه جدی و قابل توجهی پیدا کرده است.

همین حد از تحول فکری و سیاسی چپ ایران، خارج از درجه عمق این سیستم فکری در میان چپ، زمینه اجتماعی شدن و وصل شدن این چپ به جنبشهای انقلابی و جاری را بسیار بیشتر از پیش فراهم کرده است. میدانم که کل این چپ خارج از جنبش کمونیسم کارگری اگر چه به درجات زیادی از سیستم نظری سابق خود کنده شده اند اما هنوز از سیاست و سنت جنبش سابق خود کنده نشده و به همین دلیل شاهد کله پا شدنشان در موارد متعددی هستیم.

همین چپ علیرغم تحولات نظری که کم و بیش تحت تاثیر مباحث کمونیسم کارگری و تحولات سیاسی و اجتماعی جنبشهای جاری در دوره معاصر قرار گرفته بود اما بخشی از آن در دوره دوم خرداد به اصل خود رجوع کرد و چشم امید به اصلاح طلبان داشت. قبلا و در دوره پسا بلوک شرق این نوع چپ فکر میکرد سوسیالیسمش دمکراسی کم داشته و باید تقویت شود. به همین دلیل بخشا نا امید از بلوک شرق خود را شکست خورده میدانستند و اسم کمونیسم را حذف کرده و "دمکرات" شدند. نیروها و احزاب زیادی در دنیا بعد از ریختن دیوار برلین اسم خود را تغییر دادند. مدافع دمکراسی شدند. معنی دمکراسی برای آنها تا به امروز هم نه به معنای آزادی بلکه به معنای همان سبک و سیستمی که در کشورهای بلوک غرب بکار میرود فهمیده اند. اما این تحولات تنها به تغییراتی در نظر و تئوری این چپ محدود نیست. زیرا کلا بعد از انقلاب ۵۷ و شکست آن انقلاب یک بیگینگ اتفاق افتاد که کل فعالین و جریانات سیاسی به گذشته خود مروری کردند و هر کس در محدوده معینی درسی از آن گرفت.

آن درس برای ما کمونیستهای کارگری پافشاری بیش از پیس بر حقانیت متدولوژی مارکس، لغو کار مزدی، آزادی انسان از همه قید و بندهای جامعه سرمایه داری، لغو هر نوع تبعیضی در جامعه و برقراری جامعه ای سوسیالیستی همین امروز بود. سازمان دادن سیستم شورایی و اداره شورایی جامعه بیش از پیش نزد جنبش ما مقبول واقع شد. چپ خارج از جنبش کمونیسم کارگری، ممکن است همین الفاظ و اصطلاحات را تکرار کند اما همچنان مرحله اول تحولات سیاسی در ایران را مرحله دمکراتیک میدانند که درجه ای از

**سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!**



جمهوری اسلامی همزمان جدال با جنبش و جریانات راست بر سر آترناتیو و افق آینده را جدی بگیرند. این جدال شروع شده است و راست انواع پلاتفرم و اتحاد و ائتلاف را پیش کشیده است که بتواند کالای خود را به قدرتهای جهانی بفروشد چون تنها امیدش این است. چپ ایران باید امیدش به جنبش کمونیستی کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی را به پراتیک و سازمان تبدیل کند. پلاتفرمش را برای شیوه سرنگونی رژیم و بسیج نیرو و قدرتگیری و اداره جامعه بعد از این رژیم را در خطوط کلی اعلام کند.

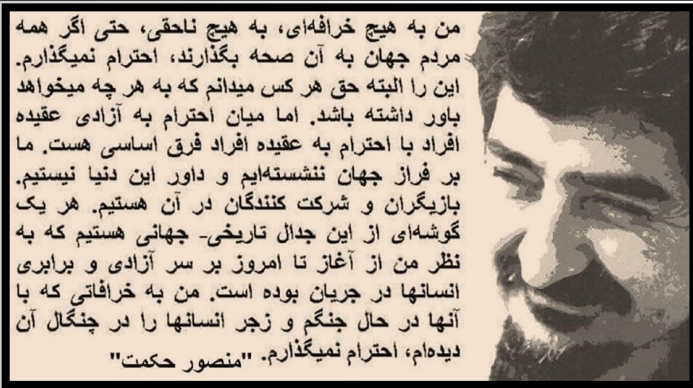
محمد آسنگران

با کانون مباحث کمونیسم کارگری در تماس باشید لطفا

نظرات و دیدگاه های خودتان را برای ما به آدرس های

کانون مباحث کمونیسم کارگری ارسال کنید!

[kanoonmabahas@gmail.com](mailto:kanoonmabahas@gmail.com)



[kanoonmabahas@gmail.com](mailto:kanoonmabahas@gmail.com)



<http://jahantelegraf.com/>



<https://t.me/nashriyeporsesh>



<https://www.instagram.com/p/CDeAfVhwhHB/?igshid=1rpap256mmtj4>



<https://www.facebook.com/kanoonmabahas>

**کانون مباحث کمونیسم کارگری**

اشغال میکند. چپ هم به دلیل تحول خود جامعه هم به دلیل تاثیرات سیاسی و نظری کمونیسم کارگری و هم به دلیل تاثیرات تکنولوژی و میدیای اجتماعی و... قطب مهمی در سیاست ایران را شکل میدهد. بنابر این چپ یک جنبش قوی و تاثیر گذار در جامعه است. در راس همه جنبشهای اجتماعی حق طلبانه ما شاهد فعالین و رهبران چپ ضد سرمایه و منتقد استثمار و علیه تبعیض و علیه اختلاف طبقاتی هستیم. تقریباً تمام بیانیه ها و قطعنامه هایی که در دو سه دهه اخیر از درون جنبش کارگری منتشر شده اند، نشان میدهند که ما شاهد رگه ای قوی در نقد سرمایه و در نقد سیستم حاکم هستیم.

مجموعه این تحولات سیاسی بعلاوه وجود یک طبقه چند ده میلیونی کارگر و خانواده های کارگری که مخالف وضع موجود هستند و سرمایه داری را عامل اصلی فقر و فلاکت و مصائب زندگی خود میدانند، توان و امکان قدرت گیری چپ را بالقوه چنان قوی کرده است که شانس قدرت گیری چپ به این معنا یک احتمال قوی محسوب میشود. تمام بحث امروز بر سر این است که این توان بالقوه را چگونه و از چه راههای میتوان بالفعل کرد.

خلاصه کنم. دولتهای منطقه و قدرتهای جهانی بعلاوه قدرت رسانه ای و پول و امکانات مادی نقطه قدرت راستها هستند. تحولات فکری و روشن بینی جنبش کمونیسم کارگری و چپ جامعه بعلاوه مطالبات حق طلبانه و قدرت جنبشهای اجتماعی و در راس آنها جنبش کارگری، نقطه قدرت جنبش چپ است. چپ باید به خودش ببالد که جنبش علیه سنگسار را تا حدی قدرتمند کرد که این مجازات اسلامی و وحشیانه فریز شده است. چپ باید به خود ببالد که جنبش علیه اعدام را به یک جنبش عظیم اجتماعی و میلیونی تبدیل کرده است. نمونه مخالفت با مجازات اعدام سه جوان اعتراضات آبان ماه سال ۹۸ و مخالفت با اعدام نوید افکاری در چند هفته اخیر، نشان داد ابعاد این جنبش چقدر وسیع و عمیق است. چپ باید به خود ببالد که مسئله حقوق کودک را به مسئله ای اجتماعی و میلیونی تبدیل کرده است. و بالاخره چپ باید به خودش و جنبش کارگری امیدوار باشد که کل جنبش کارگری با تمام تنوعات گراشی آن، خود را اساساً ضد جامعه سرمایه داری و ضد سرمایه معرفی میکند.

جناح راست، جنبشهای ناسیونالیستی و ملیگرایانه، این واقعیت چپ جامعه را دیده و بوی پایان عمر جمهوری اسلامی را هم کشیده است. این دو مولفه، جناحهای راست و بورژوازی ایران را به فکر فرو برده است که به فکر آترناتیو سازی مورد پسند دول غرب باشند. چپ هم باید این شرایط حساس را ببیند و تلاش کند با هر تنوع فکری و گراشی که دارد یک قطب و محورهای یک پلاتفرم را برای آترناتیو شدن مد نظر قرار بدهد. این بار نباید اجازه داد سیکل معیوب ناسیونالیسم - اسلامیسیم تکرار بشود. نوبتی هم باشد این بار نوبت جنبش کارگری و مردم تحت ستم است. جریانات متشکل چپ ایران و همه فعالین و رهبران جنبش کمونیستی و کارگری ایران در جنبشهای مختلف باید ضمن جنگ با

**اساسی سوسیالیسم، انسان است!**



## رضا پهلوی و انقلاب!

پدرام نواندیش

خود به عنوان یک بحران برای بورژوازی جهانی تبدیل شده است. اعتصابات و اعتراضات کارگران در گوشه گوشه ایران و مراکز کار گسترش کمی و کیفی پیدا کرده است. سطح آگاهی طبقاتی کارگران و توده های کارکن جامعه نسبت به گذشته افزایش چشمگیر یافته و مطالبه تشکیل تشکل های مستقل به عنوان پایه های شکل گیری اعتصابات گسترده تر، بیش از گذشته در میان کارگران مطرح شده است. اعتراضات دیگر شهروندان جامعه ابعاد جدید و گسترده تری پیدا کرده و خواستن تداوم حکومت اسلامی در جامعه وسیع است. در میان طیف های گوناگون اپوزیسیون بورژوازی و ملی اسلامی، رضا پهلوی خود را آلترناتیو نجات بورژوازی ایران می داند و باید در متن شکست جامعه مدنی و پروژه اصلاح رژیم و “انقلاب خشونت است” و غیره، این پرچم بار دیگر و با زوررق دیگری برافراشته شود. به این معنی “انقلاب مسالمت آمیز” متولد میشود! نکته دیگر نیروی اجتماعی این انقلاب است. اگر چپگرایی و محتوای انقلابی حال به هر معنی مطرح است، آنوقت کارگر و اعتصاب محوری میشود. دو فاکتور که در ترکیب با کمونیسم حی و حاضر میتواند به یک انقلاب کارگری منجر شود. ایشان باید برای “نجات ایران” خطر چپ را هم منتفی کند تا بتواند کل بورژوازی را رو به قبله آنتی کمونیسم به نماز وحشت فراخواند.

فقط این سناریو چیزی کم دارد که با آی کیوی مشاورین سلطنت طلب ایشان جور در می آید. اینها هر تحلیلی برای ابداع مضحکه انقلاب مسالمت آمیز داشته باشند، فکر نکردند چطور کارگر با اعتصابات سراسری، آنهام بفراخوان کسی که هنوز خود را “شاهزاده” میخواند، بمیدان می آید، انقلاب میکند و حکومت را دست ایشان میدهد! آدم باید عقل نداشته باشد یا مثل مشاورین ایشان و کلا نگرش سلطنتی مردم را رعیت بداند که فرض کند کارگران بعنوان بردگان و رعایا قیام و انقلاب میکنند و روی دوششان رضا پهلوی و سلطنت را اعاده میکنند؟! آدم وقتی به این داستان از هر سری نگاه میکند، پوسیدگی افکار بورژوازی ایران و عقبماندگی فکری و فرهنگی آنرا میبیند. انصافا رضا پهلوی با این اظهار نظر شبه انقلابی- اصلاح طلبانه - کارگری نشان داد که بورژوازی ایران چیزی در چینه سیاسی ندارد. سلطنت البته همیشه با مذهب و آخوند، کلیسا و ارتجاع جفت و جور بوده است. از قدیم و اخیرا هم سر به آستان فاشیسم می ساید و برای تفریح هم که شده پرده ای نمایش انقلابی/ صورتی بازی میکند!

سلطنت طلب همان اندازه میتواند انقلابی شود که کارگران نیروی جاوید شاه شوند و شهروندان رعیت دربار. رضا پهلوی عرض خود میبرد و زحمت ما میدارد!

و علیک با جمهوریخواهان مسیحی و دست راستی آمریکا و لابی های یهودی طرفدار دولت اسرائیل، حالا از انقلاب سخن میگوید، خودش ترقی محسوب میشود!

آیا واقعا رضا پهلوی انقلابی شده است؟ به خاندان سلطنتی و دستگاه مذهب که تاریخا مفتخور و سر بار مملکت بوده اند، انقلابیگری نمیخورد. تنها میتواند این مطرح باشد که وقتی بوی انقلاب و “خطر” انقلاب حس میشود، ارتجاع زمانه اعم از اسلام و دستگاه مذهب تا ناسیونالیسم و دستگاه سلطنت، پوست بیاندازد تا انقلاب را با نام خود مهار و سرکوب کند. یکبار در ایران این تجربه شده است و ضد انقلاب اسلامی با نام انقلاب، انقلاب را کوبید. اما رضا پهلوی چطور؟ کسی که دستش فعلا از همه چیز کوتاه است و در کریدورهای آلترناتیو سازی سرگردان؟

واقعیت اینست که سرمایه داری عموما و جمهوری اسلامی خصوصا در بحرانی شدید دست و پا میزند و در ایندوره بیش از هر زمان انقلاب میتواند یک راه حل بحران باشد. سخنان این روزهای رضا پهلوی در باره طرفداری اش از انقلاب مسالمت آمیز، انعکاسی وارونه از ظرفیت و پتانسیل وقوع انقلاب در جامعه است. رضا پهلوی البته اینجا هم از زمانه عقب است و با وام گرفتن عنوان کودتاهای مخملی در بلوک شرق- نام دیگر انقلاب مسالمت آمیز- تلاش دارد هم زوررقی شبه انقلابی به ارتجاع سلطنت ببوشاند و هم محتوای راست و ضد کمونیستی اش را با اسم رمزی آشنا بیان کند. این دیگر باید از عجایب دنیای درهم ریخته امروز باشد که “شاهزاده انقلابی شود”!

اما نه، به کار بردن واژه انقلاب از سوی رضا پهلوی از سر تصادف نیست. وی میداند که انقلاب چه معنی ای دارد. او میداند که رژیم اسلامی یک دولت بورژوایی است و از طرف همان دولت هایی بر مردم ایران تحمیلش کرده اند که در گذشته ای نه چندان دور، پدر تاجدارش را با کودتا مجددا بر سرکار آوردند و اتفاقا سال ۵۷ همان پدر تاجدار “صدای انقلاب را شنیده بود” و بنا بر توصیه دولت های بورژوازی وظایفش را به رژیم سرکوبگر اسلامی تفویض کرد. همانطور که محمد رضا پهلوی “صدای انقلاب” را با اعتصابات کارگران نفت و اعتراضات گسترده در جامعه شنید، غریزه طبقاتی ایشان نیز این را فهمیده است که ادامه تحمیل رژیم اسلامی به شهروندان جامعه بیشتر از این امکان پذیر نیست. بحران های رژیم اسلامی علاج ناپذیر است و

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!



## موضع نگرتن حزب درباره مرگ شاملو

منصور حکمت

ماندگی در فرم‌های هنری را هم اضافه کنید. در ایتالیا و آمریکا فیلمساز مهم است. (امروز که از همه بیشتر موزیسین مهم است). در غرب شاعر موجود توده‌ای و شناخته شده‌ای نیست. در ایران شاعر مهم بوده است (هرچند امروزه بسیار کمتر). اما بهرحال اگر دنبال رادیکال و انساندوست میگردید، از شاعر بودن و خیاط بودن و ناوا بودن آدمها انتزاع کنید و با یک ملاک به همه نمره بدهید. بنظر شما حزب کمونیست کارگری با این صف پر از انسانهایی که خیلی بیشتر از ابیات شاعرانه در کارنامه نبردشان برای رهایی و برابری هست باید برخیزد و مراتب قدرشناسی‌اش را از مجاهدات انساندوستانه و رادیکال شاملو بیان کند؟ آیا این پائین کشیدن استانداردها نیست؟ آیا شاملو نقص و محدودیت و معافیته داشت که نمیتوانست مثل من و شما به زبان عادی و در متون بسیار و هرروزه و بدون ایما و اشاره و استعاره سالها از آزادی و برابری انسانها حرف بزند. برنامه عمل بدهد، عضو سازمانی بشود، بجنگد، شعار بدهد، بیدار کند، مقاومت کند؟ چون شاعر بود نمیتوانست؟ شاملو عضو هیچ جنبش و سازمان رادیکال و انساندوستی نبود. عضو هیچ حزبی نبود. در آثارش نظرش راجع به حجاب اسلامی، حقوق کودک، بیمه بیکاری، ممنوعیت اعدام، لغو کار مزدی، طب مجانی، نظم نوین جهانی، تحریم اقتصادی عراق، حقوق برابر برای کار مشابه زنان و مردان، شورا و پارلمان، ارتش حرفه‌ای، حقوق مجرمین و متهمین، حقوق مدنی، قانون کار و غیره گفته نشده، تا چه رسد به اینکه عمری را صرف قانع کردن مردم به اینها، رساندن این نظرات به دست مردم در دل اختناق کرده باشد. تالو و جلالی قلمرو شعر در میان الیت فرهنگی کوچک ایران و تحصیلکردگان نمیتواند و نباید یک کائنات سیاسی مجزا برای شعرا و ادبا درست کند که در آن معیارها و مبنای چیز دیگری است.

شاملو به جمهوری اسلامی «نه» گفت. نادرپور هم نه گفت. فریدون فرخزاد هم نه گفت. داریوش هم نه گفت، ولی این «نه‌های شخصی است که ایدا جایی در یک جنبش نه گفتن به جمهوری اسلامی را احراز نکرد. شاملو میتوانست عضو رهبری یک حزب سیاسی باشد که میخواد «نه» به رژیم را عملی کند. چرا نبود؟

اگر شاملو یک شاعر کمونیست بود چه؟ بنظر من باید مشاهیر کمونیست را ارج گذاشت. و اگر شاملو یک شاعر کمونیست بود، اگر شاعر یا فیلمساز یا ورزشکار و دانشمند شهیری بود که نام و شهرتش را وثیقه قدرت گیری این جنبش اجتماعی کرده بود، حتما باید اعلامیه میدادیم و بزرگش میداشتیم. اما شاملو ناسیونالیست و ایران دوست بود. به سست شدن فرهنگ ملی در میان ایرانیان مقیم خارج به تلخ‌ترین شکل طعنه میزد. پایان کمونیسم را اعلام کرده بود. شاملو یک شاعر و ادیب خوب و خلاق جنبش ملی و میهنی

متاسفانه در جریان این بحثها و استدلالات احتمالی طرفین نبوده‌ام و لاجرم چیزی که میگویم ممکن است مسائلی که مد نظر شماست را در بر نگیرد. بهرحال من نظر شخصی ام را میگویم.

بنظر من حزب بعنوان حزب نمیبایست در رابطه با مرگ شاملو متنی در بزرگداشت، رثا و یا حتی نقد وی منتشر کند و بدست چنین نکرد. در ماههای اخیر شعرا و ادبا و هنرمندان دیگری نیز فوت کرده اند و حزب در مورد آنها هم بنظر من بدست موضع رسمی نگرنت. منظوم گلشیری، رحمانی، نادرپور و فردین است. حتما رفقای خواهند گفت که شاملو فرق میکرد. در توضیح این فرق من چند دلیل شنیده‌ام: اول اینکه شاملو رادیکال بود. یا انساندوست بود. دوم اینکه جلوی رژیم اسلامی سر خم نکرد و به حکومت نه گفت. و بعضا در برخی اشعار اشاراتی علیه حکومت مذهبی و اسلامی و رژیم جمهوری اسلامی دارد. و بالاخره، سوم، مقام ادبی و هنری برجسته شاملو.

بگذارید از این آخری شروع کنم. بنظر من از این موضع آخر حتما باید در رثای شاملو چیز نوشته شود. اما این وظیفه یک حزب سیاسی نیست. وظیفه هنردوستان و ادبا و علاقمندان به شاملو و شعر و ادبیات است. دخالت حزب در چنین عرصه‌ای و دادن موضع رسمی روی جایگاه ادبی افراد ایدا با سنت ما خوانایی ندارد. شعر و ادبیات عرصه خلاقیتها و برداشتهای فردی است و حزب کمونیست کارگری و فردا دولت کارگری ایدا نباید ملک الشعرا و ادبای مجاز و غیر مجاز و رسمی و غیر رسمی داشته باشد.

در مورد تمجید از شاملو بعنوان یک رادیکال و انساندوست بنظر من اینجا قلمرو و شعر و ادب دارد با یک نگاه شرقی و استبداد زده بررسی میشود. شعر و ادب تاریحا جای خالی نقد و کار و فعالیت سیاسی را در شرق و در ایران پر کرده. بجای رهبران سیاسی و فعالین جنبشها که به «نثر» و در دل مجموعه‌ای از فعالیت مادی و دوندگی های هرروزه امر سیاسی خود را پیش میرند و جامعه را قطبی میکنند، شاعر و ادیبی که بطور سرریسته از حق دفاع میکند نشسته است. جای خالی تظاهرات و اعتصاب و سخنرانی و سازماندهی و برنامه‌ها و پلاتفرمها را قصیده‌ها و ابیات و ایما و اشارات سرریسته هنرمندان گرفته‌اند. بجای سازماندهی جنبش برابری زن و مرد با سازمانها و شخصیت‌هایش، یک مصرع راجع فریاد کشیدن زنی در رویای کسی داریم. به این واقعیات عقب

ایران بود. همان جنبش هم لابد عزیزش میدارد و شان او را تاکید میکند. این چه میراث ادبی‌ای است که ممکن است ما در آن با تمام اپوزیسیون و حتی رئیس‌جمهور اسلامی (اگر جرات کند حرفش را بزند) شریک از آب در بیائیم؟

بهررو ما بعنوان حزب اعلامیه‌ای در گرامیداشت شاملو ندادیم، چون این خویشاوندی سیاسی و اجتماعی را با او حس نمی‌کردیم. چنین اعلامیه‌ای مجدداً ما را عضوی از خاندان اپوزیسیون سنتی ایران تعریف میکرد. فاصله گرفتن از این سنت و ایجاد یک جنبش اجتماعی نو و متفاوت که نقدش به جامعه و راه حلش برای جامعه از اساساً با آنچه تا امروز بستر اصلی اپوزیسیون در ایران، با همه مشاهیر و سمبلها و مجسمه‌هایش، بوده است فرق میکند، این کار ماست. رفتن در همان زمین سیاسی سنتی و ایجاد این فصل مشترک‌های ادبی و فرهنگی، خلاف جهت پیشروی جنبش است. شاملو آدم خوشنام و محترم و انسانی بود، رشته تخصصی خود را خوب بلد بود، این نوع انسانها به هر جامعه‌ای غنا میدهند. در دنیای ما خلاقیت اینها صدها برابر بیشتر بروز میکند. اما شاملو الگو و سمبل و چراغ راه جنبش ما نبود.

آیا نمیشد اطلاعیه داد و جایگاه ابژکتیو شاملو را گفت و اگر هم نقدی بود طرح کرد؟ بعنوان حزب، این صحیح نبود. آدم خوشنامی فوت کرده است، حزب سیاسی نباید مرزبندیهایش را درست همانروز بگوید. بعنوان افراد اهل ادب، بنظر من رفقای مختلف مجاز بودند و میبایست در مورد شاملو با امضای فردی مطلب مینوشتند، کارش و شخصیتش را ارزیابی میکردند. هنوز هم باید بکنند. بهرحال این نظر من است. مشتاقم نظر رفقا را بدانم.

به امید دیدار همگی

نادر (م. حکمت)

### آلبرایت، کوسووا و "یک ایده گذرا"

با بالا گرفتن بحران کوسووا دنیا برای پرده دیگری از تراژدی انسانی یوگسلاوی آماده میشود. همه میتوانند کراهت ناسیونالیسم صربی و آلبانیایی و فجایی که بویژه متعصبین دو کمپ قادر به خلق آن هستند را تجسم کنند. اما نه در موارد پیشین و نه اینبار، صرف تقابل جریانات قومی و ناسیونالیست ابعاد عظیم فاجعه را توضیح نمیدهد. مسئولین و بانیان فاجعه یوگسلاوی را باید جای دیگر جستجو کرد، در غرب در میان دول اروپای واحد و آمریکا، در کینه تیزی جنگ سردی بلوک پیروز، در پافشاری یکجانبه و جنایتکارانه آلمان برای برسمیت شناسی سلوانیا و کروآسی و آغاز تجزیه یوگسلاوی، در رقابت میان دول غربی و روسیه بر سر منطقه نفوذ در بالکان. اینبار داس مرگ را خانم آلبرایت بالای سر مردم یوگسلاوی گرفته است. تهدید نظامی و اقتصادی کمابیش به تنها شکل ابراز وجود آمریکا در صحنه بین المللی تبدیل شده است. روش تشنج‌زا و تحریک آمیز آمریکا در مورد بحران کوسووا، و رجزخوانی‌های هر روزه آلبرایت علیه دولت میلوسوویچ، دارد مقدمات یک بوسنیای دیگر را فراهم میکند.

\* تقابل دوباره آمریکا با میلوسوویچ قطعاً یکبار دیگر پای محکمه بین المللی رسیدگی به جنایات علیه بشریت را بعنوان یک حربه فشار در دست غرب به میان میکشد. و هر وقت اسم جنگ علیه بشریت برده میشود، فوراً جمهوری اسلامی به ذهن میآید. فقط به عنوان یک ایده گذرا، آیا نباید رسماً از سران جمهوری اسلامی به این دادگاه شکایت کرد؟ آیا خمینی‌ها و خامنه‌ای‌ها و رفسنجانی‌ها و لاجوردی‌ها از جمله شایسته‌ترین متهمان تاریخ این محکمه نخواهند بود؟ آیا در چنین دادگاهی خاتمی برای تخفیف مجازاتش علیه سایر سران رژیم شهادت خواهد داد؟ و آیا کسی، این حول و حوش، برای برائتش تلاش خواهد کرد؟

منصور حکمت

ایسکرا شماره ۳، ۱۴ فروردین ۱۳۷۷ (۳ آوریل ۱۹۹۸)

**نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!**